

«درود مرا، به وطن...»

به آفتیان برسائید،

به ساحلی که همسایه ماست، درود مرا برسائید.

و به دریا که معشوق من است،

درود مرا برسائید.»

در روزهای پنجم و ششم اسفندماه ۱۳۸۰ از ساعت ۹/۳۰ تا ۱۷/۳۰، سمینار بزرگداشت فیلسوف بزرگ جهان، سقراط، برترین دانای یونانیان با عنوان «سقراط، فیلسوف گفت و گو» با حضور دوستاناران حکمت و اندیشمندان و اساتید فلسفه در محل انجمن حکمت و فلسفه برگزار گردید.

دکتر عطاءالله مهاجرانی، رئیس محترم مرکز بین‌المللی گفت و گوی تمدنها و اولین سخنران برنامه، به علت سفر، در جلسه حضور نیافتند و آقای مصلح به نمایندگی از مرکز بین‌المللی گفت و گوی تمدنها پیامی را قرائت کردند:

۲۴۰۰ سال از ماجرای محاکمه سقراط در دادگاه آتن می‌گذرد. ماجرای که انسانهای شریف، بدان اندیشیده و از آن تأثیر پذیرفته‌اند. تقارن سال گفت و گوی تمدنها، با دو هزار و چهار صدمین سال مرگ سقراط، سبب شده، سقراط و اندیشه او، چهره‌ای دگرگون یابد. عنوان سمینار بر اصالت گفت و گو و نقش اساسی آن بر زندگی انسان استوار است. گفت و گو، صرفاً یک روش نیست. ارزشمندترین خصایل انسانی، در گفت و گو ظاهر می‌شود. در یک گفت و گوی دو طرفه، هر یک از طرفین باید بدانند که دانایی، ملک انحصاری هیچ یک از آنها نبوده و حقیقت و دیعه‌ای است در نهاد همه انسانها. جامعه ایرانی در آغاز هزاره سوم، منادی ندای گفت و گوی تمدنها در دنیا بود. پس چه بهتر که در درون و باطن نیز، عامل به آن باشند.

دکتر سید موسی دیباج، دبیر سمینار به ارائه گزارشی از جلسه پرداخته، انگیزه اصلی برگزاری چنین همایشی را، آموختن از سقراط و بیان آراء و ملاحظات فلسفی او دانستند.

جلسه نخست، به ریاست دکتر غلامرضا اعوانی، با عنوان: «سقراط، شخصیت و آراء فلسفی» با سخنان دکتر غلامحسین

ابراهیمی دینانی آغاز گردید. ایشان به بحث درباره «سقراط و پرسش وجودی» پرداخته به دو جریان متفاوت و عمده فکری، فرهنگی، مذهبی در عصر کنونی اشاره نمودند: ۱- جریان تفکر مذهبی که ما را به حضرت موسی (ع)، پیامبر تکلیم می‌رساند و دیگر جریان تفکر فلسفی، که ما را به سقراط، ابوالفلاسفه می‌رساند. با این تفاوت که سخن گفتن موسی (ع)، گونه‌ای مونولوگ و گفت و گوی سقراطی، نوعی دیالوگ است. چرا که سقراط، با کلمه گفت و گو می‌کرده و موسی (ع) نیز، کلام خدا را بیان می‌داشته است. شاید بتوان، دیالوگ را ترکیبی از دو مونولوگ دانست. بعضی ارباب ادیان بر این باورند: خداوند با انسان سخن گفت، پس دیگر نیازی به گفت و گو نیست.

برخی، ایمان را تنها تسلیم معنی کرده‌اند. اکنون با این مسئله روبه‌رو هستیم: باید ایمان را فهمید یا به فهمیدن، ایمان آورد؟ به عقل و ادراک مؤمن باشیم یا ایمان را بفهمیم؟ (در تورات آمده) در آغاز، کلمه بود، حال این کلمه یا به صورت گفت و گو بوده و یا یک طرفه.

باید یادآور شد، گفت و گو زمانی واقعی است که با پرسش همراه باشد. سخن جدی، مبتنی بر پرسش است. شاید سخن خداوند، پرسشی به زبان حال بوده، چرا که متکلم بودن از صفات اوست.

پرسش سقراط، پرسش از هستی و وجود است. اکنون سوالاتی به ذهنمان خطور می‌کند: (۱) چه کسی از وجود می‌پرسد؟ جز هستی، پرسش کننده‌ای نیست. پس هستی از هستی می‌پرسد. (۲) چرا پرسش وجودی را از زبان سقراط می‌شنویم؟ چرا که سقراط، به زبان وجود سخن می‌گوید، زبان او، زبان هستی است و به همین دلیل، پیغمبر است.

سقراط، زبان وجود و ظهور وجود است. جمله معروف خودش را بشناس (شناخت من هستی) با تعریف ارسطو از انسان (انسان: حیوان ناطق، ابزار ساز و...)، فرسنگها فاصله دارد.

سهروردی با ارائه ۳ یا ۴ برهان بیان می‌دارد که انسان، نمی‌تواند خود را بشناسد. چرا که مفاهیم، هر قدر هم ادق باشند، ماهیاتی هستند که از برون گرفته شده‌اند. هر چه غیر من است، اوست. سخن سقراط هم همین است. آنجا که او نیست و من است، وجود ندارد.



## زهره نیلی

مبادی روش سقراط که در قالب نوعی پرسش و پاسخ و یا دیالکتیک ظاهر شده است، در چند بند تفکیک و به یک استنتاج خاتمه یافته است:

۱) توجه به مقام انسان: نقد سقراط، متوجه سنتی بود که انسان، در مرکز و مدار آن قرار داشت. اهمیت مقام انسان از دیدگاه او، به جهت برخورداری از نفس یا روح و دمی است که منشأ الهی دارد و سعادت آدمی در گرو پرورش و مراقبت از این لطیفه روحانی است.  
۲) عدالت در تبعید: از دغدغه‌های اصلی سقراط، عدالت است. آن هم نه صرفاً در مقام تعریف و لفظ، بلکه آن عدالتی که حتی بشر عصر هلنی و مقتدر به نیروی خرد و هنر و سیاست و فرهنگ از تحقق و اجرای واقعی آن ناتوان است.

۳) پیوند اخلاق و سیاست: در نظر سقراط و افلاطون، سیاست غایبی جز تحقق خیر و آن هم، برترین خیرها ندارد. در ذیل این معنا، تأکید اینان در باب لزوم تقدم خیر مدینه بر خیر افراد و گروههای ذی نفع در قدرت و اساساً قدرت معطوف به بصیرت و پالایش شکل می‌گیرد. در واقع سقراط، مدینه را برای مدینه نمی‌خواست، بلکه شرافت و بزرگی آن را در گرو پذیرش حقیقت می‌دانست.

سپس دکتر حسین غفاری مطالبی را درباره «سقراط، فیلسوف پیامبر» بیان کردند: اگر بگوییم سقراط، پیامبر است، فایده این مسئله چیست؟ در واقع، فایده این موضوع، بیش از خود آن فلسفی است. برخی چون گادامر و هایدگر معتقدند جست‌وجو در تاریخ فلسفه غرب، پیش از ارسطو و افلاطون، اتلاف وقت است. در این رابطه باید گفت: افلاطون، ده سال در حلقه سقراطی بود و آن چنان، تأثیر استاد بر شاگرد قوی است که وجود افلاطون را می‌توان، وامدار سقراط دانست. از طرفی ارسطو نیز، بیست سال در ملازمت افلاطون بوده و شاگردی او را می‌کرده است. پس اگر بگوییم: سقراط، پیامبر است، جوهره فلسفه، الهی است. هر چند در دوران اخیر، فلسفه اساساً، از بحث وجود اعراض کرده است. عده‌ای دیگر بر این باورند که جوهره فلسفه، الهی نبوده بلکه مسیحیت در غرب و اسلام، در جوامع اسلامی عوارضی را به فلسفه پوشانده و هر عرضی نیز از بین رفتنی

توصیفها و حدها، اوست. «انالحق» حلاج نیز، چنین است. در نتیجه عارف و فیلسوف، تفاوتی نداشته و عقل عملی و نظری، یکی می‌شود. خودت را بشناس، یعنی در پی شناخت هستی یا نزدیک‌ترین مظهر هستی باش.

خلاصه سخن این که، اگر گفت‌وگوی سقراطی در بین آدمیان رواج یابد، بسیاری از مشکلات حل شده، دچار نزاع نخواهیم شد. سخنان عبدالعلی دست‌غیب، در مورد «سقراط و فلسفه او» بود. ایشان در بخش نخست به معرفی عناصر و شاخصه‌های تفکر و روش سقراط پرداخته، تفاوت پندار و فهم، تفاوت رویکردهای سوفیستی و سقراطی، توجه سقراط به اخلاقیات و تأثیر شناخت در امور اخلاقی، مفاهیم کلی، خودشناسی، قانون‌گرایی، توجه به امور و مفاهیم کلی در برابر جزئیات و جاودانی بودن روان را یادآور شدند. در بخش دوم، به شخصیت سقراط و داوریهای (مثبت و یا منفی) که درباره او در دست است، پرداخته شده و به عنصر طنز در کار سقراط، اشارتی رفته است.

بخش سوم بیانات ایشان را، نقد نیچه بر شخصیت و تفکر سقراطی و داوری کی‌یر کگور در خصوص سقراط تشکیل می‌داد. دکتر حسین کلیاسی اشتیری، به بحث در مورد «مبادی پرسش سقراطی» پرداخته و بیان نمودند:

است. به تعبیر سبیرم، سقراط فلسفه را از آسمان به زمین آورد و در شهر سکونی داد.

سقراط، خود را این گونه معرفی می‌کند: شغل من، مامایی است، چون مادرم فنارت (یعنی: زاینده فضیلت)، با این تفاوت که من قابله مردانم. من روح مردم را می‌زایانم و مادرم جسم آنها را. سقراط، اثر مکتوب ندارد. افلاطون بر این بوده که فلسفه را نمی‌توان با نوشتن آموخت بلکه باید سالها با فردی مباحثه کرد، شاید جرقه‌ای حاصل شود. پس چگونه می‌توان آثار سقراط و افلاطون را از یکدیگر تمیز داد؟ در قرون جدید با استفاده از روشهای نوین زبانی، سبکی و... دریافته‌اند که در رساله آپولوژی و کریتون، بی‌تردید متعلق به سقراط است.

دلایلی که با توجه به آن، می‌توان سقراط را فیلسوف پیامبر دانست، بدین قرار است:

۱) سقراط، وجود تاریخی داشته، آدمی بسیار عاقل و توانا بوده است.

۲) محتوای تعالیم سقراط، با انبیای بزرگ تاریخ، هم‌سو و یگانه بوده است.

۳) سقراط، بی‌اعتنا به ظواهر دنیوی و فردی با تقوا بوده و حتی محاکمه او که منجر به شهادتش گشت، در ایمان و اعتقاد او رخنه وارد نساخت.

۴) وجود سروش الهی، امری است که در همه منابع آمده و افلاطون به کرات در مورد این ندای الهی و عملکرد آن سخن گفته است. در رساله آپولوژی، سقراط ادعای پیامبری کرده و خود را در ارتباط با سروش الهی می‌داند.

۵) همه عمر سقراط، صرف آموختن شد، بدون این که از شاگردان خود، مزدی دریافت دارد.

۶) خود را بشناس: جوهره رسالت انبیاء است.

۷) معجزات، حتماً نباید حسی باشند (چون بد بیضه و زنده کردن مردگان و...) چنان که حضرت نوح نیز، معجزه حسی نداشت.

جلسه دوم، تحت عنوان «سقراط، دیالکتیک و گفت‌وگو» به ریاست دکتر کریم مجتهدی و با سخنان دکتر رضا داوری (آنچه از سقراط باید آموخت) آغاز گردید. ایشان بیان کردند: فکر و زندگی سقراط، آنچنان در هم تنیده شده که بدون دانستن زندگی سقراط، نمی‌توان به بحث در موردش پرداخت. آیا یونانیان، آن قدر شقی بودند که با اکثریت دادگاه، بزرگ مرد جامعه خود را کشتند؟ هگل، کشتن سقراط را امری عادی دانسته و دورکیم بیان می‌دارد: مدینه آتن از سقراط، انتقام گرفت. مگر سقراط چه کرده بود؟ آیا می‌توان حرف هگل را، بیهوده رد کرد؟ صحبت هگل این است که سقراط، افلاطون و ارسطو، نظام و اساس مدینه آتن را ویران کردند، آنان طرح نوی را می‌دیدند و وصف می‌کردند. سقراط، نقاد دموکراسی آتن بود. او به آرایه مفاهیم عقلی پرداخت و علم اخلاق را بنیان گذاشت. او طراح وجدان فردی است. همه این مسایل و قرار دادن وجدان آدمی در برابر آن جرم است.

سقراط به نقد تفکر یونانی پرداخت، او فیلسوف تحول است و در هر دوران تحولی - چون با پرسش آغاز می‌شود و قوام می‌گیرد - زنده می‌گردد. سقراط در دوره رنسانس که بر پایه پرسش استوار است، آغازگر یک تحول و تاریخ است. اما در قرون وسطی و حتی در فلسفه اسلامی از وی سخنی نیست.

از مردی که کم می‌خورد، کم می‌خواهد، زیاد فکر می‌کند، خادم کشور و مردم خود است و... بسیار چیزها می‌توان آموخت، اما

اندیشیدن و فکر کردن به این که کجا هستیم، چه می‌کنیم و چه باید بکنیم، بهترین است.

دکتر محمدرضا بهشتی در مقاله‌ای با عنوان «سقراط، پس کار تو چیست؟» مهم‌ترین کار سقراط را دعوت به خودشناسی و اعتراف به نادانی خود بیان کرد. وی گفت: او در پی فضیلت و کسب آن است. ارسطو، سقراط را به دایره نظر محدود کرده، در حالی که از محاورات افلاطون می‌توان استنباط کرد که جست‌وجوی او، صرفاً در پی مفاهیم است.

مقاله بعدی متعلق به دکتر مهدی دهباشی بود با عنوان «سقراط، نقطه عطف در تاریخ تفکر انسانی». پس از آن دکتر منوچهر صانعی دره بیدی در باب «معنای سقراطی فضیلت» بیان داشتند: سقراط، فلسفه را از آسمان به زمین آورد و به شأن و مقدرات انسان پرداخت. سوفیستها نیز، همزمان چنین مباحثی را وارد فلسفه کردند و آنچه، موجب تمایز سقراط از آنان می‌گردد، پرداختن سقراط به مسایل اخلاقی و یافتن جواب، برای پرسشهای اخلاقی است. ارسطو می‌گوید: «دو چیز را می‌توان به سقراط نسبت داد؛ استدلالهای استقرایی و تعاریف کلی». استدلالهای استقرایی مورد اشاره ارسطو، حاکی از نظر رئالیستی یا واقع‌بینانه سقراط در تشخیص فضایل اخلاقی است. فضیلت اخلاقی، باید از رفتار اکثر مردم استنتاج شود. استقراء در قالب دیالکتیک انجام می‌شود و این دیالکتیک، نوعی تبادل افکار و مشاوره در طرح مسایل مورد بحث است.

فضیلت سقراطی، در اندیشه طرحی است برای حفظ وحدت روحی و روانی انسان. تحقق این نوع فضیلت در نفس، مستلزم مراقبت مستمر از خویش و هدایت دایم و پیوسته تمایلات توسط عقل است و غایت آن تربیت شهروند خوب است.

سپس موسی اکرمی به خواندن مقاله خود، تحت عنوان «آواز قوی اسطوره‌ای برای تمام فصول» که بازبانی ادبی و شاعرانه نگاشته شده و زندگی سقراط، در حوزه اندیشه و عمل را مورد بررسی قرار داده بود، پرداخت.

«گفت‌وگو و سکوت، نزد سقراط» عنوان مقاله دکتر کریم مجتهدی بود. وی بیان داشت: سقراط فیلسوف بود چرا که حب دانش داشت و دانشجو بود. سقراط، فقط به دلیل این که در اغلب محاورات افلاطون، شخصیت محوری تلقی می‌شود، فیلسوف گفت‌وگو نیست. او در کل فرهنگ بشری، جزو اولین کسانی است که ارتقای تفکر را تابعی از گفت‌وشنود دانسته است. سکوت سقراط نیز، از معانی مختلفی برخوردار است. نه نزد سقراط و نه هیچ کس دیگری، سکوت، نه الزاماً رضامندی است و نه عنادورزی. گاه سکوت می‌کنیم تا تأثیر سخن خود را در مخاطب دریابیم. گاه منتظر شنیدن پاسخ او هستیم. گاه در پی عوض کردن موضوع بحث هستیم و گاه...

سقراط، صاحب روشهای متفاوتی است - مقابله، مناظره، تعریف افسانه و اسطوره و... - ولی در هیچ کدام از این روشها به زور آزمایی نمی‌پردازد، بلکه به نوعی همراهی دعوت می‌نماید. او معتقد است: روش مامایان را در زایاندن روح آدمی دنبال کرده و بر این باور است که نظر درست، منجر به عمل درست می‌شود.

«فیلسوف آشنا، گفت‌وگوی ناشناخته» (بخشی در میزان آشنایی مسلمانان و ایرانیان با سقراط، فیلسوف گفت‌وگو) عنوان مقاله‌ای بود که دکتر محسن کدیور، قرائت نمودند و سقراط را نقطه عطفی در تاریخ فلسفه دانستند، چرا که فلسفه را به قبل و بعد از خود تقسیم نمود. ایشان برجسته‌ترین و درخشان‌ترین میراث سقراط را شیوه

گفت و گو دانستند که به زایش معرفت منتهی می‌گردد و بیان داشتند: فلسفه این ایر فیلسوف با پرسش آغاز می‌شود، اما به هیچ کدام، پاسخ مثبت داده نمی‌شود. او، دانش آدمی را ناچیز می‌داند. تنها چیزی که وی می‌داند، این است که نمی‌داند. هدف او کشف حقیقت است. و اما تفحص در آثار فلاسفه اسلامی و متفکران ایرانی، نشان می‌دهد که مهم‌ترین تعلیم سقراطی، یعنی روش گفت و گو و مبادی و لوازم آن از دید ایشان مخفی مانده است. اکتفا به پاره‌ای موعظ اخلاقی یا برخی آرای افلاطونی به عنوان آرای سقراطی، باعث شده که تعالیم اصیل سقراطی، به ویژه روش گفت و گوی وی در فلسفه اسلامی و فرهنگ ایرانی مورد عنایت نباشد. آشنایی مسلمانان و ایرانیان با سقراط و گفت‌وگوی سقراطی به شیوه علمی قدمتی کم‌تر از یک قرن دارد.

«ساختارشناسی دیالکتیک و دانایی سقراطی» عنوان مقاله‌ای بود که دکتر یوسف نوظهور ارائه دادند: شخصیت سقراط، در هاله‌ای از ابهام قرار گرفته، برخی او را پیامبر دانسته و بعضی وی را به بی‌دینی و الحاد، متهم ساخته‌اند. قدر مسلم آن است که نباید سنت نبوی را با سنت فلسفی آمیخت.

افلاطون، گزنفون و ارسطو، به بحث درباره سقراط پرداخته‌اند. گزنفون، او را یک شهروند عادی و افلاطون، وی را فیلسوفی دانسته که فلسفه غرب را مورد تأثیر قرار داده است.

برای شناختن سقراط، لازم است او را در برابر سوفیستها قرار دهیم. سقراط نیز چون سوفسطاییان، زندگی خود را وقف آموزش کرد با این تفاوت که از شاگردان، وجهی دریافت نکرد و اخلاق و موازین اخلاقی را نادیده نگرفت.

یکی دیگر از امور اساسی نزد سقراط مسئله «فضیلت معرفت» است. دانایی سقراطی، حکمت به معنی دقیق کلمه است و یا خیر یکی است و مرد حکیم، از حیث اخلاقی، متخلق به اخلاق حسنه است. چرا که راه کسب فضایل و رسیدن به سعادت را می‌داند.

پس از آن دکتر محمد جواد لاریجانی، به بحث در مورد سقراط پرداختند و سقراط حقیقی را، همان دانستند که افلاطون به تصویر کشیده است و بیان کردند، دیالکتیک سقراطی بر سه رکن استوار است: مقابله، رفض و بازسازی. اولین رکن در منطق، زبان است. زبان در جریان، چون رودخانه‌ای است که ما باید در جایی به آن رود وصل شویم. سقراط در منطق نیز آثار جالبی از خود باقی گذاشته و کم‌تر به آن توجه شده است.

نقطه ورود ما به رودخانه بسیار مهم است. پس اگر در جست‌وجوی حقیقت بدانیم کجاها را از دست داده‌ایم، حقیقت بر ما آشکار شده است.

«دیالوگ، فضای مواجهه سقراط با آوای دیگری»، عنوان مقاله‌ای بود که محمدرضا قربانی به طرح آن پرداخته، بیان داشت: روش اساسی در ارائه مقاله، روش هرمنوتیکی بوده است. نیچه، سقراط را کسی می‌داند که کتابی تألیف نکرده است. دریدا، بر این اساس می‌خواهد آوانگاری سقراط را بیان دارد.

دیالوگ، یگانه صورت زبان زنده است و سقراط در پی بازگشت به خود فلسفه است. آیا سقراط، دیالوگ را روش کار خود ساخته است؟ فیلسوف بزرگ، سقراط به خوبی می‌داند که هنوز افقهای نادیده و ناگشوده بسیار وجود دارد. او فیلاسوفیا (دوستدار حکمت) را وضع می‌کند. سقراط، در پی شنیدن آوای دیگری است. با او به گفت‌وگو می‌پردازد تا به حقیقت برسد. دیالوگ، منشی استعاری دارد و او از این منش استعاری سود می‌جوید.

رویای صدر، به بیان «جایگاه طنز در هنر گفت‌وگوی سقراطی»

پرداخته، گفتند: عنصر طنز در مناظرات سقراط، هم قالب «طنز موقعیت» دارد و هم در «طنز گفتار» متجلی است.

طنز موقعیت در گفت‌وگوهای سقراط، پیامد مناظره و مواجهه فیلسوف با مدعیان دروغین دانش، تفکر و فرزاندگی است؛ تضاد میان ادعا و واقعیت موجود، بی‌شک مخاطب را به خنده وامی‌دارد. این نوع طنز را در دو رساله پروتاگوراس و گورگیاس می‌توان دید. طنز گفتار، براساس تجاهل العارف استوار است. نمونه روشن این نادان‌نمایی یا تجاهل سقراطی، در مکالمه اوئو فرون، متجلی است.

دومین روز و سومین جلسه سمینار سقراط فیلسوف گفت‌وگو، با سخنان دکتر غلامرضا اعوانی، تحت عنوان «سقراط و پارمنیدس» آغاز شد، که به علت عدم حضور دکتر دینانی، ریاست جلسه را خود ایشان برعهده داشتند. ایشان، ضمن مطالب خود بیان کردند:

(۱) سقراط، فن تعریف و استقراء را به ما آموخته است. اگر بپذیریم، سقراط همان است که ارسطو می‌گوید و تنها مبتکر تعریف است، باز هم تعریف موردنظر سقراط، همان تعریف ارسطو (جنس، فصل، رسم و...) نیست. تعریف او، رسیدن به حقیقت چیزی است نه از طریق مفهوم، بلکه تحقق و علم تحقق، در ارسطو جایی ندارد.

(۲) سقراطی که گزنفون ارائه می‌دهد، مورخ است و نه فیلسوف. گزنفون هم، نمی‌تواند به افکار سقراط پی ببرد. ما گزارشات او را می‌پذیریم، ولی تفسیر او باید مذاقه شود.

(۳) سقراط از دید هایدگر، یک حکیم الهی نیست، اشکالاتی که او بر سقراط، وارد می‌کند یا مبادی حکمت الهی، منافات دارد. مسئله متوخره، مسئله‌ای بسیار مهم در حکمت الهی و اصل و اساس آن است و هایدگر سخت مخالف آن است.

(۴) سقراط، سقراطی نیست که فقط از طریق افلاطون به ما معرفی شده است. شاخه دیگری از فلسفه از سقراط ناشی شده و به رواقیون می‌رسد. ما اثری از سقراط، به عنوان مردی که در جنگ و سرما برهنه راه می‌رفته در ارسطو نمی‌بینیم.

(۵) ارسطو، به طور کلی موجب نوعی سوءتفاهم شده است. او هر فیلسوفی را از دید خود مطرح نموده و هر فیلسوف دیالکتیک را، جدلی می‌داند. در حالی که در مورد سقراط، دیالکتیک وسیله‌ای است برای رسیدن به حقیقت، پس ما باید به حکمت فیلسوف نگاه کرده و هیچ فیلسوف دیگری را ملاک قرار ندهیم.

پارمنیدس، فیلسوفی است که افلاطون درباره او گفته: او، فیلسوفی است که باید از او ترسید و فوق‌العاده به او احترام گذاشت. سقراط، در مورد مسایل بسیار دقیق و عمیق با او وارد بحث شده و مسایلی را مطرح کرده است که از خلال آن می‌توان، نکات زیر را دریافت:

(۱) بیان نظریه حکمی یگانه بودن فضیلت و معرفت (معرفت تحقیقی و نه تصویری) و دیگر این که، کسی که علم ندارد خطا می‌کند که با حکمت الهی، مطابق است.

(۲) وحدت فضیلت: همه فضایل، جنبه‌های یک فضیلت‌اند و واحدند.

(۳) روش دیالکتیک او، مبادی الهی - متافیزیکی دارد. آتما و مایا (حق، خلق / مطلق، نسبی / خیر، شر و...)، نظریه‌ای است که شرقیان مطرح کرده‌اند. سقراط، بر این است که این عالم، عدم مطلق نیست، حتی مایانیز، بهره‌ای از آتما دارد، ولی پارمنیدس با وجود قبول مطلق، مخالف با این مسئله است و واقعیت عالم را انکار می‌کند. شایان ذکر است که دوران جدید، نفی آتما و دوران مایاست (نفی حکمت الهی).

اشکالی که ارسطو بر پارمنیدس گرفته و به اشکال «انسان سوم» موسوم است در این خلاصه می شود که: اگر معمولی را به چند چیز (هم به اشیاء و هم به ایده) نسبت دهیم، نیاز به ایده دیگری (ایده سوم) هست. سقراط می پرسد: چه مانعی دارد که کلی و ایده را بدون مطابقت، صرفاً ایده بگیریم؟ پارمنیدس اعتراض کرده و می گوید: نمی توانیم بگوییم، کلی فقط در ذهن وجود دارد و در خارج نیست، هر فکری باید، متعلق داشته باشد (پاسخی برای سوپژکتیویسم جدید).

هیچ رساله ای از جهت منطقی بودن، ظرافت بحث و دقیق بودن در ارتباط با وحدت (وحدت به شرط لا، وحدت به لای شرط و...) چون این رساله نیست.

خلاصه مطلب این که: در تفسیر فلاسفه گذشته، باید دقت کرد و تحت تأثیر مکاتبی که بنیادش با آنها متفاوت است قرار نگرفت. سقراط و افلاطون هم حکیم اند و هم حکیم الهی اند.

دکتر بیژن عبدالکریمی، «به دفاع از سوفسطاییان در برابر سقراط» پرداخته، بیان داشتند: آنچه در این مقاله، مورد دفاع قرار گرفته، همان شعار اساسی سوفسطاییان است که بیش از هر چیز دیگری مورد خشم و جالش متعاطبان مابعدالطبیعه و دل‌بستگان سنت دینی قرار گرفته است، یعنی این شعار که «انسان، مقیاس همه چیز است». آیا در این شعار پروتاگوراس، هیچ گونه بینش قابل دفاعی وجود ندارد و آیا در بحث از ماهیت حقیقت و نسبت آدمی با حقیقت، باید حق را یک سره به جانب سقراط داد و حامیان بینش سوفیستی، هیچ بهره ای از حقیقت ندارند. واقعیت آن است که در تلقی سوفیست‌هایی چون پروتاگوراس، حقیقت در واقع، بیانی از حالات درونی و روانی سوژه است. این تلقی را می توان سوپژکتیویسم یا تفسیر سوپژکتیویستی از حقیقت نامید و از آن جهت که در تلقی سقراطی، حقیقت، رونوشتی از متعلق (بژه) است، این تلقی را می توان قول به اصالت بژه یا ابژکتیویسم نامید. بررسی آراء و اندیشه ها و استدلال‌های پیروان هر یک از این دو تصویر، نشان می دهد که هر یک از این دو تلقی، بخشی از مسئله را دریافته اند و ما چاره ای نداریم جز آن که به سنتزی از هر دو تلقی دست یازیم، و این، همان امر مهمی است که کانت در عقل محض به آن دست یازید.

«اندیشه ایران در اندیشه سقراط»، عنوان مقاله ای بود که دکتر سیدموسی دیباج، قرائت نمودند: بازتاب ایران زمین را در دیدگاه‌های سقراط، گزنفون از یک سو و از سوی دیگر در رفتار سیاسی دولت مردان می توان یافت.

باید یادآور شد سقراط، معلمی است راستگو و چون به راستی برای میهن خود یونان و آتن زیست، جز این نخواهد خواست که ما نیز با عشق به میهن خود و از سر راستی به او و سخنان او بنگریم.

پس از آن دکتر محسن جهانگیری، به بررسی «سقراط حکیم، از دید حکمای ایرانی» پرداخته و بیان کردند گروهی از حکما به زهد سقراط توجه نموده، او را زاهدی می دانستند که به لذایذ دنیوی بی‌اعتنا بوده، در خم زندگی می کرده، شبها در چاهها می‌زیسته و آدمی منقطع از دنیا و مردم دنیا بوده است. این نظریه با تصویری که از سقراط، به عنوان یک حکیم، سیاست‌مدار و مبارز داریم، سازگار نیست. رازی در کتاب السیرة الفلسفیه از سقراط به عنوان «امامنا، سقراط» یاد می کند و می گوشت، زندگی خود را با سقراط وفق دهد. البته این زهد و انزوا را خاص جوانی فیلسوف می دانند که به جهت علاقه بسیار به آموختن علم و حکمت و اشتغال بدانها، فرصت خوردن و خوابیدن و خوش گذرانی نداشته است. ولیکن در اواسط عمر خود، لباس مناسب می پوشیده و اهل خوردن و آشامیدن بوده

است. در کل زهد سقراط، زهدی فلسفی بوده است و نه دینی. و اما دین سقراط: خوارزمی، سقراط را ملحد می خواند، بدون این که درباره الحاد (از دیدگاه خود) سخنی بگوید. به نظر می رسد نظر خوارزمی در مورد افلاطون با نظر وی در رابطه با سقراط، یکی است. او بیان می دارد: افلاطون، موسی (ع) را دید و خطاب به او گفت: هر چه بگویی می پذیرم، جز «کلمنی علت العلیل» در نتیجه سقراط را به علت نپذیرفتن شریعت موسی، ملحد می دانند.

ملاصدرا، در مورد اعتقاد سقراط به شریعت موسی (ع)، سخنی نمی گوید؛ ولی او را چون خود، معتقد به خدای دانا، توانا و آمرزنده گناهان می داند. به این ترتیب که اگر کسی مرتکب گناه کبیره شده باشد، مخلد در آتش است. ولی اگر به معصیت صغیره پرداخته باشد خداوند او را به «ترطواوس» (حرفه ای در آتش) می برد و در صورت پشیمانی، نجات می یابد.

بعضی، سقراط را معتقد به تناسخ می دانند. قطب لاهیجی در **محبوب القلوب نسخ را به اشتباه، نسخ شریعت دانسته است و نه تناسخ.**



خانم مارکوت -استاد دانشگاه کانادا- به بحث در مورد «سقراط و سهروردی» و تشابهات میان این دو فیلسوف بزرگ، به زبان انگلیسی پرداختند که توسط دکتر اعوانی به فارسی ترجمه گردید:

سهروردی را در شام و در زمان سلاطین ایوبی، به اتهام شیعه بودن و به خاطر مقاصد سیاسی، چون دیگر شیعیان به شهادت رساندند و او را زندیق و ملحد دانستند. آنان، همچنین بر این باور بودند، که سهروردی ادعای نبوت می کرد (سهروردی ادعای کرد که از طریق عالم ملکوت به او الهام می شود).

سقراط و افلاطون از دیدگاه سهروردی، حکمای الهی اند و از فره ایزدی برخوردارند که از هرمس آغاز شده است به افلاطون رسیده است، آن چنان که در ایران باستان، از کیخسرو آغاز و به سهروردی رسیده است. فلسفه سهروردی و سقراط، شهودی است و هر دوی این بزرگان، اهل شهوندند. سهروردی و سقراط، قربانی مسایل سیاسی

شدند، چرا که شکاک به دین عرفی بودند و تابع دین رسمی نگشتند. حکمت سهروردی و سقراط، حکمت جاویدان است، با این تفاوت که عقل بر سقراط و شهود بر سهروردی، غالب است.

چهارمین جلسه، به ریاست دکتر سعید بینای مطلق و با سخنان دکتر محمد ضیمران درباره «سقراط، از دیدگاه نیچه» آغاز شد؛ نیچه، در مورد فرهنگ یونان بیان می‌دارد: یونانیان، بر آسمان سربرافراشتند و با همان سرعت سرنگون شدند. به طور کلی، ظهور فلسفه در قالب اندیشه‌های سقراط، این سرنگونی را در دل خود نهفته داشت. به این معنی که اضمحلال یک فرهنگ را در گفتار سقراط می‌توان یافت.

نیچه، سقراط و افلاطون را مظهر انحطاط فرهنگ یونان دانسته که با غور در تأملات فلسفی از اصل زندگی غافل مانده‌اند و معتقد است: فیلسوفی که در ارزش زندگی شک کند، در برخورد با او، باید تأمل کرد. سقراط و افلاطون، فلاسفه‌ای هستند که مسایل را، فاقد چارچوب زمانی خود، قرار داده‌اند و به هست یا وجود باور دارند و از بالندگی گریزانند. ایشان، با طرح ثنویت بین معقول و محسوس، شکافی ایجاد کردند که معضل فرهنگ و فلسفه غرب و بنیان‌گذار نهیلیسم است و تنها راه گریز از این مسئله، رها کردن آموزه‌های این دو و عدم توجه به قطبهای دوگانه (حقیقت و مجاز، خیر و شر و...) است. چرا که واژه‌های ثنوی و تقابلی، محصول نظریه دوگستره یا دو جهانی است و لغزش‌آمیز بوده، واقعیات را بر ما می‌پوشاند.

عنوان مقاله دکتر سهراب علوی نیا، «سقراط و ویتگنشتاین» بود. ایشان بیان داشتند: ویتگنشتاین، سقراط قرن بیستم است. او، به هیچ مکتب فلسفی خاص تعلق ندارد و معتقد است کار فلسفه، حل و گشایش عقده‌هاست و نه نظریه‌پردازی، و فیلسوف، یک روشنگر است. به باور او، در فلسفه همیشه، طرح مسئله، مهم‌تر از پاسخ به آن است. او نیز، همچون سقراط، سؤال می‌کند و استدلال‌هایش، مبتنی بر «برهان خلف» است.

شیوه مجادلات ویتگنشتاین، به روش سقراط نزدیک شده و مصر است که از هیچ تزی دفاع نمی‌کند. در باور او، فلسفه، یکی از علوم طبیعی نیست، بلکه هنگامی که همه مسایل علمی حل شوند، یک چیز، بدون حل باقی می‌ماند و فلسفه آنجا مطرح می‌شود.

سعید بینای مطلق، در مقاله خود به بحث در مورد «سقراط، گفت‌وگو و دیگری» پرداختند. سقراط، فیلسوف سخنگو است. رساله‌های افلاطون، جایگاه مناسبی، برای جلوه‌گری او است. مخاطب او، دیگران‌اند. گفت‌وگوی سقراط، گفت‌وگوی زیابست. سقراط، هرگز نظریه خود را به دیگری تحمیل نمی‌کند، به شونده، احترام می‌گذارد و به آزادی گفتار ایمان دارد. او سخنگوی یک طبقه خاص نیست. مخاطبان او، شاگردان و شنوندگان وی از یک سو و حکمای یونانی و بربر (غیر یونانی) از سوی دیگر است.

مصطفی یونسی، به بحث در مورد «جایگاه و شأن دیگری در دیالوگ‌های سقراط» پرداخته، گفتند: دیالوگ سقراط، در چارچوب گفتار و نطق یکی با دیگری، مفهوم و محتوایی را به بروز و عرضه می‌رساند. دیگری در دیالوگ سقراط، جایگاه ثابت و پایداری دارد. جایگاهی که بر اساس مصلحت‌اندیشی و حفظ صورت ظاهر نیست، بلکه در تناسب و پیوند با ماهیت دیالوگ سقراط قرار دارد و دارای شونی است همچون: تفاوت نه تبعیض، تأیید نه صرف وجود و نقش داشتن دیگری.

«سقراط، فیلسوف گفت‌وگو» عنوان مقاله‌ای بود که سیاوش رمضان‌زاده کتم‌جانی، ایراد نمود: مطالعه مجموع آثار افلاطون، ما را بدین نتایج رهنمون می‌شود:

۱) افلاطون به روش استاد خود اقتدا نموده، آرای خود را از زبان

سقراط بیان نموده و معتقد به روش گفت‌وگو بوده است. ۲) سقراط، گفت‌وگو را بر نوشتن ترجیح داده و بحث در مورد مسایل اساسی را، راز می‌دانسته است.

۳) شرایط توفیق در انجام گفت‌وگو به عقیده او: روشن بودن موضوع گفت‌وگو، دقت در نداشتن خطای لفظی، شهامت در گفتن «من نمی‌دانم»، قدرت تحمل سخن گفتن دیگری و پرهیز از خشونت دانستند.

۴) نتایج استفاده صحیح از روش گفت‌وگو: شنوایی به علم دیگران، جلوگیری از جهل مرکب و خودپسندی و بهره‌مندی عالمیان از نتایج حاصل از گفت‌وگو است.

۵) گفت‌وگو، جایگزین «قانون‌گریزی» و «قانون‌شکنی» می‌گردد. ۶) پیام سقراط برای انسان متمدن سال ۲۰۰۲، صلح و آرامش است.

۷) تأیید روش گفت‌وگو سقراطی در قرآن و سیره ائمه (ع): اسلام، دین شمشیر نیست، قرآن با انسان به گفت‌وگو می‌پردازد.

«پای درس سقراط» عنوان مقاله‌ای بود که محمدحسین مردانی نوکنده، به زبانی ساده برای آنان که در مورد این فیلسوف بزرگ، هیچ نمی‌دانند به رشته تحریر درآورده بود. وی در آن به زندگانی سقراط، شغل او، روش او در سخن گفتن، توجه به انسانها و اختلاف او با سوفسطاییان (روگردانی از بلاغت، تربیت مبانی اخلاقی، آموختن، مزد نگرفتن از شاگردان) اشاره کرده، بیان نمود: عقیده اساسی سقراط، یگانگی فضیلت و معرفت است و انسان، همواره خیر را برمی‌گزیند. دکتر جهانگیر معینی علمداری به بحث در مورد «سقراط و پارادوکسهای دموکراسی» پرداخته، بیان داشتند: مواجهه سقراط با دموکراسی، نه یک مواجهه صرفاً تأییدآمیز یا انکارجویانه، بلکه یک برخورد پارادوکسیکال است.

پس از آن، دکتر همایون همتی به بحث درباره «سقراط و الهیات» پرداخت. مقاله ایشان، دارای دو بخش عمده بود: نخست توضیح دانش الهیات و اهمیت و تحولات آن در روزگار ما. دیگر بحث از الهیات سقراط و اندیشه‌های او. در بخش نخست، الهیات را «دانش بحث درباره خداوند» و طریق شناخت و فهم ایمان توسط باورمندان دانستند و در بخش دیگر یادآور شدند: سقراط، دانای بزرگ که به جرم بی‌دینی و اتهام الحاد به شهادت رسید، در آثار و محاوراتش درباره ایمان، امر قدسی، خدایان، روح، جاودانگی، رستخیز جانها و فضیلت‌های اخلاقی، بسیار سخن گفته است. بدین سبب، می‌توان سقراط را یکی از پیشگامان دانش الهیات دانست که رگه‌های نوعی از الهیات وجودی، اخلاقی، ارتباطی و گفتمانی و حتی هرمنوتیکی و تفسیرگرا در آن کاملاً مشهود و بارز است. درحقیقت می‌توان او را مؤسس الهیات دیالوگی یا گفتمانی (dialogical theology) به‌شمار آورد.

در پایان دکتر دیباج، دبیر سمینار، تمام اساتید و مدعوین را سیاسیافته و آرزو کردند: کاش انسانها، راه حقیقت را که هنوز ناتمام است، فرابگیرند.

شایان ذکر است راقم این سطور، نظر برخی از حاضرین را در مورد مقالات ارائه شده جويا شد. به باور ایشان، مقاله دکتر دینانی (سقراط و پرسش وجودی) و دکتر غفاری (سقراط، فیلسوف پیامبر) و دکتر محسن جهانگیری (سقراط، از دید حکمای اسلامی) از بهترین و جالب‌ترین مقالات و مقاله دکتر ضیمران (سقراط، از دیدگاه نیچه) منسجم‌ترین آنان بود. هرچند دکتر اعوانی، دکتر معینی، دکتر همتی و دکتر مجتهدی نیز، در مقالات خود به ارائه مسایل مهم و سودمند پرداخته‌اند.